

درآمد

جهانی» برافراشته... رسانه‌های یکپارچه و تک صدایین انداز... درهای کلبه‌های الکترونیکی باز... شاهراه‌های يك طرفه اطلاعات و ارتباطات گسترده، تاهمه راه‌ها به واشنگتن و نیویورک ختم شود نه به رُم... «ماهنگی آمریکایی هستیم.» این است پیام لوموند.^۲

به اعتبار آنچه به کوتاهی و در پرده ایماز و اشاره گفته شد، همه ملت‌های توسعه نیافته، سرکوب شده، عقب مانده و عقب نگه داشته شده، حق دارند انواع و اقسام نگرانی‌ها و دغدغه‌های خود را از پدیده جهانی شدن بروز دهند و علی‌رغم بخشی از دستاوردهای مثبت اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی فراگرد فراگیر و ناگزیر جهانی شدن، با دلهره هر چه تمامتر این پرسش سوزان را به میان کشند که:

آیا جهانی شدن نوعی انحصار طلبی و تمامیت خواهی تمدن غرب است، که قلب فرهنگ‌های ملی و بومی را نشانه رفته و با اشتهای سیری ناپذیر به دنبال بلعیدن تنوع فرهنگی است؟

تعارضی مظاهر سنت و مدرنیته

واقعیت این است که سه دهه پایانی هزاره دوم به اندازه تمام طول و عرض تاریخ تمدن و فرهنگ انسانی شاهد تغییر و تحولات بنیادی بوده است. این سرعت شگفت‌انگیز که بر محور رهاوردهای دانش و تکنولوژی به تحقق پیوسته است، وضع اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همه ملت‌هایی را که توانسته‌اند ساعت شماطه دار خود را با این روند تنظیم کنند، به گونه‌ای حیرت‌انگیز مختل کرده است.

مسافران خسته، گرسنه و تشنه تازه از راه رسیده، در قهوه‌خانه دنیا، دوغ و آبگوشت - شما بخوانید غذای بومی، سنتی - سفارش می‌دهند، اما در مقابل، کولا و همبرگر دریافت می‌کنند. جهاز هاضمه این مسافران با غذاهای جدید ناسازگار است. ناگزیر «سیاهی و گرسنگی»، «تهوع» و «سرخ» شدگی در راه است.^۳ حق انتخابی در کار نیست. در این ایستگاه برخلاف نظر سارتر و هوسرل، انتخاب نکردن يك نوع انتخاب نیست. یکرنگی و یکسانگی محصولات نیز - برخلاف اندیشه جلال‌الدین محمد - نشانه بی‌رنگی و صفا و صداقت نیست.^۴ در دهکده جهانی همه باید

همه ملت‌هایی که برای يك دوره طولانی به تعطیلات تاریخ رفته‌اند... همه ملت‌هایی که بی توجه به تاریخ انقضای مرخصی خود، نزدیک به سه سده در خاموشی تمدنی و فراموشی فرهنگی به سر برده‌اند... همه ملت‌هایی که دست کم از آغاز عصر خرد خرقه یوسیده انفعال و انفصال از دانش و تکنولوژی به تن کرده‌اند، امروز پس از بازگشت از این تعطیلات رخوتناک ناگهان دریافته‌اند:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی
(حافظ)

این ملت‌ها شاید به تصور اینکه سالهای پایانی هزاره دوم مانند حرکت لاک‌پستی دهه‌های پایانی هزاره نخست، بی‌هیچ تحول شگرف و ژرفی به خط پایان خواهد رسید، چشمان خود را بر سرعت ساعت زمان بستند و اینک که به فاصله عمیق خود با طلایه داران کاروان تمدنی پی برده‌اند، وحشتزده و ناباورانه با خود می‌گویند: برای نزدیک شدن به ذروه قافله چه بهایی باید بپردازند؟ برای کم کردن فاصله، سبکبار شدن و بر شتاب حرکت افزودن چه مقدار از کوله‌بار خود باید بکاهند؟ و کوله‌بار یعنی سنت؛ یعنی تاریخ؛ یعنی هویت. آیا این کوله‌بار و بال هم هست؟ زنجیری بر پای تار کوردا معنی کند؟ یا چاشنی انفجاری انگیزه‌های نیرومند که موج دوم را به «موج سوم»^۱ پیوند می‌زند؟

از سرزمینی دور - نه چندان دور - راهبردها و رهیافت‌ها سوار بر امواج خبیری یکی پس از دیگری فرامی‌رسند. صداها اگر چه به اندازه فرسنگ‌ها و فرسخ‌ها، فاصله دارد، اما گویی از آن سوی دهکده‌ای کوچک، شبانی نه در شب، که در طلوعه بامداد، بخشی از مردم سوخته جنوب را به خود می‌خواند. صدای شوم بومی از ویرانه‌ای؟ یا آوای خوش بلبلی از باغی؟ هر چه هست یا هر که هست می‌گوید: تاریخ به فرجام رسیده است.^۲ اینک نابالغان و بلوغ یافتگان می‌باید در هم شوند و در سید لیبیرال دموکراسی فشرده گردند؛ مرزها برداشته شود؛ واحدهای دولت - ملت بر چیده گردد؛ فرصت‌های برابر بایگانی... پرچم «نظام تازه»

جهانی شدن
و تنوع
فرهنگ‌ها

دکتر محمد قراگوزلو

همبرگر بخورند؛ «ماتریکس» و «هری پاتر» ببینند و بسیاری از «خودداشت*»‌ها را در «پارک دایناسور»‌ها دفن کنند. آیا پیام مک‌لوهان از چنین دترمینیسم محتومی حکایت می‌کرده است؟ آیا حادثهٔ اختراع شده به فرجام نهایی رسیده است؟

جاسازی فرهنگ الکترونیکی

در بررسی ماجراهای فکری و غوغای روند تحقق دهکدهٔ جهانی، نباید نمرهٔ ضریب هوشی مارشال مک‌لوهان را بیش از یک شهروند حداکثر خوش فکر در تصویرسازی روابط بین‌الملل افزایش داد. با این همه، امروز علی‌رغم همهٔ چالش‌ها، می‌توان حق را به مک‌لوهان داد که با کمی تأمل در جریان‌سازی‌های تکنولوژی از تباطات و اطلاعات، دریافته بود که در سه دههٔ فراروی، قوارهٔ جهان به اندازهٔ یک دهکدهٔ کوچک فشرده و تنگ خواهد شد.

باور کنیم که همهٔ «آدم‌ها به [همهٔ] آدم‌ها می‌رسند»، چرا که قطر زمین به اندازهٔ یک دهم ثانیهٔ نوری است. انسان در عرصه‌های فن‌آوری جهان امروز به چنان پیشرفتی در زمینهٔ دانش مخابرات، الکترونیک و نرم‌افزارهای رایانه‌ای دست یافته است که می‌تواند در ظرفیت زمانی بالغ بر یک دهم ثانیهٔ نوری دو نقطه از دورترین قسمتهای کرهٔ زمین را به هم متصل سازد. این اتصال به مفهوم سرعت در انتقال اخبار، پردازش اطلاعات، آگاهی انسان‌ها از کار و کردار و حال و مال هم است.^۶ کمتر از سه دهه پیش نیز مک‌لوهان بر پایهٔ چنین تحلیلی کلنگ دهکده جهانی خود را بر زمین زد! وی پس از تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی که جوامع بشری سپری کرده‌اند و بر شمردن سه دورهٔ «ارتباطات شفاهی»، «ارتباطات کتبی» و «ارتباطات الکترونیکی» بر نقش رسانه‌ها در جهش اجتماعی تأکید کرد و از جمله خاطر نشان نمود که انسان‌ها در آغاز در یک نظام قبیله‌ای زندگی می‌کرده‌اند که در آن فرد در زندگی طبیعی خویش حضور داشته و از همهٔ حواس خود کمک می‌گرفته و با دیگران مراد می‌کرده است. اما با پیدایش صنعت چاپ و رواج کتابت جوامع از شکل ابتدایی خارج شده‌اند. در این دوره پدیده‌هایی چون فردگرایی، ناسیونالیسم، عقل‌گرایی و افکار قالبی ظهور پیدا

کرده‌اند. مک‌لوهان مرحلهٔ سومی که جامعهٔ بشری به آن دست پیدا می‌کند را نوعی بازگشت به دوران قبیله‌ای می‌داند، اما در سطحی جهانی که در آن شیوهٔ بیان شفاهی اعتباری دوباره کسب می‌کند. در این مرحله فرد باز دیگر در گروه جذب می‌شود، اما این گروه دیگر به محلّ معینی وابسته نیست. انسان مدرن و شهرنشین امروزی از نظر روابط اجتماعی حضوری همه‌جانبه و دائمی در جهان دارد. این حضور با دو مرحلهٔ پیشینی متفاوت است به گونه‌ای که افراد در آن به مسائل جهانی علاقه‌مند هستند و امکانات پیشرفتهٔ الکترونیکی این حضور جهانی را تسهیل کرده و ارتباطات را در سطح یک دهکده به هم نزدیک نموده است.

مسلم است که نبود عینیت‌گرایی و دسترسی نابرابر به اطلاعات که در دهکدهٔ جهانی مک‌لوهان واقعیت یافته، منجر به بروز شکافی بین کشورهای جهانی شده است که در سایهٔ آن کدخدای این دهکده هر روز از زیر دستانش فاصله می‌گیرد؛ زیرا رشد آنها را اغیر قابل تحمل می‌داند و رسانه‌های تحت مالکیت او الگوهای بی‌طرفی را رعایت نکرده و برای رسیدن به اهداف مورد نظر جهت‌گیری‌های لازم را انجام می‌دهند.^۷ آیا می‌توان تصور کرد که رسانه‌های تحت مالکیت چنین کدخدایی، الگوی مورد نظر خود را در عرصه‌های مختلف فرهنگی به تمام اهالی دهکده تحمیل نکنند؟ در خوشبینانه‌ترین قضاوت، حتی اگر جهانی شدن را در میدان اقتصاد و سیاست محدود و خلاصه کنیم، حتی اگر تحولات فرهنگی را متأثر از رویکردهای اقتصادی ندانیم، باز هم نمی‌توانیم بر این واقعیت چشم پوشیم که جهانی شدن، ناگزیر بسیاری از ارکان فرهنگ‌های ملی و بومی را متزلزل ساخته است. مترادف چنین فرایندی بدان مفهوم خواهد بود که با وسواس و وسوسه مدعی شویم که جهانی شدن تنوع و نسبیّت فرهنگی را به مخاطره افکنده است.

آیا تکنولوژی اطلاعات بساط تنوع

فرهنگی را برمی‌چیند؟

تأکید بر نابرابری در دسترسی به تکنولوژی اطلاعات، بعنوان یک عامل مهم ایجاد اختلال در

○ در خوشبینانه‌ترین قضاوت، حتی اگر جهانی شدن را در میدان اقتصاد و سیاست محدود و خلاصه کنیم، حتی اگر تحولات فرهنگی را متأثر از رویکردهای فسرهنگی ندانیم، باز نمی‌توانیم بر این واقعیت چشم پوشیم که جهانی شدن، ناگزیر بسیاری از ارکان فرهنگ‌های بومی و ملی را متزلزل کرده است.

○ وقتی در لابلای مباحث جهانی شدن، از فرهنگ جهانی نیز سخن به میان می‌آید، همه ملت‌های توسعه نیافته حق دارند نقیبی میان اقتصاد و فرهنگ برزنند و سلطه اقتصادی کارتل‌ها و تراست‌ها را به مفهوم نابودی فرهنگ‌های بومی تصور کنند.

روند پویایی فرهنگ‌ها، نظریه‌ای چندان واپسگرایانه و بدبینانه نیست. در اینجا بحث پیرامون تحدید رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی دور نمی‌زند. نکته اصلی این است که تا سال ۱۹۹۵ بیش از پانصد ماهواره بی‌وسه امواج خود را بر سطح کره زمین پخش می‌کردند. بیش از ۳۵۰۰۰ شرکت فراملیتی کره زمین را با یک شبکه فشرده تجاری و حمل و نقل پوشش می‌دادند. اینک همه متروپول‌های مالی دنیا بوسیله شبکه‌های کامپیوتری با یکدیگر در ارتباطند و در عرض یک ثانیه میلیاردها دلار سرمایه را جابه‌جا می‌کنند.

در سال ۱۹۶۹ سمیناری با عنوان «نقش وسایل ارتباط جمعی در گسترش تفاهم بین‌المللی» در شهر لیوبلیانای یوگسلاوی (سابق) برگزار شد و جریان گردش نابرابر اطلاعات را مورد بررسی قرار داد. در آن سمینار هربرت شیلر نخستین مقاله انتقادی را عرضه کرد و گفت: شما چگونه می‌خواهید روزنامه‌نگاران و وسایل ارتباط جمعی بتوانند به تفاهم بین‌المللی کمک کنند در حالی که سلطه بین‌المللی وجود دارد؟ کشورهای صنعتی همه امکانات را در اختیار دارند و کشورهای جهان سوم محرومند. بنابراین جریان آزاد اطلاعات وجود ندارد.

در حال حاضر بر تیراژترین روزنامه‌ها و بزرگترین نویسندگان تلویزیونی در غرب هستند و ماهواره‌ها در اختیار کشورهای سرمایه‌داری است و امکانات مخابراتی و دیجیتالی و بویژه اینترنت در اختیار ایالات متحده آمریکا است. درآمدهایی که آمریکا از راه اینترنت و استفاده تحقیقاتی از طریق فروش امکانات شبکه‌ای در دنیا به دست می‌آورد به صدها میلیارد و حتی تریلیون دلار می‌رسد.^۸ در چنین شرایطی فرهنگ‌های ملّی فاقد امکانات رسانه‌ای و شبکه‌ای، به تدریج مخاطبان جهانی خود را از دست می‌دهند؛ در انزو قرار می‌گیرند و ناگزیر از اتخاذ موضعی تدافعی می‌شوند. تعصبی در کار نیست، اما به اعتقاد ما که با فرهنگ و شعر و ادبیات شاخص جهانی آشنا هستیم، این نکته بسیار بدیهی است که حداقل آثار یکی دو تن از نویسندگان و شعرای ایرانی در قیاس با آثار برندگان جایزه نوبل در سال‌های اخیر به مراتب برتر بوده است. اما شرایط سیاسی، اقتصادی و نبود امکانات

رسانه‌ای متناسب سبب شده است که این آثار حتی از منظر قاضیان و داوران بی‌طرف مراکز فرهنگی جهان، مخفی بماند. نباید گمان کرد که مشکل فقط در لکالیزه شدن زبان فارسی نهفته است.

به عقیده پستمن: «ما واقعیت را آن گونه که هست نمی‌بینیم، بلکه آن گونه می‌بینیم که زبان‌های ما هستند. و زبان‌های ما رسانه‌های ما هستند. رسانه‌های ما استعاره‌های ما و استعاره‌های ما محتوای فرهنگ ما را می‌آفریند.»^۹ مانوئل کاستلز از ایده پستمن سود می‌جوید و ضمن گشودن پای تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات به حوزه تنوع‌پذیری فرهنگ‌ها خاطر نشان می‌کند: «از آنجا که انتقال و جریان یافتن فرهنگ‌ها از طریق ارتباطات انجام می‌شود، خود فرهنگ‌ها، یعنی نظام‌های عقاید و رفتار ما که ساخته نارخند با سیستم تکنولوژیک جدید دستخوش دگرگونی‌های بنیادین می‌شوند و این امر با گذشت زمان تشدید می‌شود. . . . پیدایش سیستم نوین ارتباطات الکترونیکی که ویژگی آن قلمرو جهانی، یکپارچه‌سازی همه رسانه‌های ارتباطی و تعامل بالقوه است، در حال تغییر فرهنگ ماست و آن را برای ابد دگرگون می‌سازد. بدون تحلیل دگرگونی فرهنگ‌ها در نظام نوین ارتباطات الکترونیکی، تحلیل کلی جامعه اطلاعاتی دارای نقطه ضعف‌های بنیادین خواهد بود. در واقع یکی از اجزای اصلی سیستم نوین ارتباطی، یعنی رسانه‌های ارتباط جمعی که پیرامون تلویزیون تشکیل شده، به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است.»^{۱۰}

از محتوای کلام کاستلز می‌توان چنین استنباط کرد که تلویزیون بعنوان یک رسانه فراگیر، قادر است برتر از هر رسانه دیگری تنوع فرهنگ‌ها را هدف بگیرد. این که چرا تلویزیون به چنین وسیله ارتباطی گسترده‌ای بدل گردیده هنوز هم موضوع بحث‌های داغ دانشمندان و منتقدان رسانه‌هاست. دابلیو راسل نیومن می‌گوید: «مهمترین یافته‌ای که در پژوهش درباره تأثیرات آموزشی و تبلیغی تلویزیون به دست آمده است. و اگر می‌خواهیم ماهیت یادگیری نامحسوس در زمینه سیاست و فرهنگ را درک کنیم باید رگ و راس را با آن روبرو شویم. این است که مردم به آسان‌ترین راه گرایش

در این اعلامیه آمده است:

- دگرپذیری، پذیرش و درک ارزش و احترام به تنوع غنی فرهنگ‌های جهان، اشکال تجلی و طرق انسان بودن است.

- دگرپذیری با آگاهی، سعه صدر، ارتباطات و آزادی اندیشه، وجدان و عقیده پرورده می‌شود.

- دگرپذیری، مسئولیت در قبال رعایت حقوق بشر و چندگرایی - از جمله چندگرایی فرهنگی - است و با طرد جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی سروکار دارد.

- فرد آزاد است تا به اعتقادات خود وفادار باشد و بپذیرد که دیگران نیز به عقاید خود پایبند باشند.

- برای هماهنگی بین‌المللی ضرورت دارد که افراد، اجتماعات و ملت‌ها، ماهیت چندفرهنگی خانواده بشری را بپذیرند و به آن احترام بگذارند.^{۱۳}

از يك زاویه می‌توان گفت - و پذیرفت - که تنوع فرهنگی، متکی و مستند به نسبیت‌گرایی فرهنگی است. نسبیت فرهنگی (cultural relativism) به ما می‌آموزد که هر متنی در جریان ظهور و سقوط فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف قرآنت‌های متنوعی دارد. چنین تصویری از باز نموده‌ها به تناسب عوامل متعدد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، خود را به معرض برداشت و قضاوت می‌نهد.

می‌توان به این فرض مجاب شد که درک انسان‌ها از متون در صورتی می‌تواند منطقی و عقلانی باشد که به تبعیت از فضاهای معاصر فکری صورت گیرد؛ گوا اینکه گروهی از اندیشمندان متمایل به دیدگاه اشراقی، دستگاه عقلانی را فاقد توان ارزیابی عقاید مختلف دانسته‌اند و نسبیت‌گرایی ایدئولوژیک را برای حل معضل تنوع‌پذیری مطرح کرده‌اند:

«بر فرض که دستگاه عقلانی برای ارزیابی اعتقادات مختلف وجود داشته باشد، با این همه معلوم نیست که اصول این دستگاه عقلانی مورد قبول همه فرهنگ‌ها باشد. مثلاً بر اساس دیدگاه فرهنگی - سنتی ادیان، هیچ نوع رستگاری در بیرون از چارچوب دین وجود ندارد. اما با پذیرش نسبی‌گرایی ایدئولوژیک برخی از ادیان امروز قابل به نجات و رستگاری در دیگر ادیان نیز هستند. نتیجه این نسبی‌گرایی اعتقادی و در نتیجه نسبی‌گرایی فرهنگی، عدم برخوردی‌های

دارند.»^{۱۱} پستمن عقیده دارد که تلویزیون نمایانگر گسستی تاریخی از ذهن چایی است. چاپ به شرح سیستماتیک گرایش دارد، ولی تلویزیون برای گفتمانی و گوه‌های سطحی مناسب‌تر است. . . . در تلویزیون، سرگرمی، ایدئولوژی برتر همه گفتمان‌های آن است. صرف نظر از این که چه چیز و از چه دیدگاهی به تصویر کشیده می‌شود، این پیش‌فرض فراگیر وجود دارد که این تصویر برای سرگرمی و لذت ما به نمایش درمی‌آید.

به عقیده یک صاحب نظر سیاسی در ایران، شبکه‌های متعدد تلویزیون‌های فرامرزی که بعنوان یک جهرة قدرت عمل می‌کند مستقیماً تنوع فرهنگی را نشانه گرفته است: «تمدن غرب با ابزار تکنولوژی اطلاعات برای جوانان ما شخصیت قهرمان می‌سازد بطوری که قهرمان جوانان ما، قهرمانان فرهنگ آمریکایی هستند. جوان ما آمریکایی کف می‌زند. موهایش را بلند می‌کند. تی شرت هنرپیشه آمریکایی به تن می‌کند. عکس هنرپیشه‌های آنها را بر روی کتاب خود می‌چسباند. . . . اینها نوعی اعمال قدرت است که از درون، انسان‌ها را عوض می‌کند به گونه‌ای که افراد خودشان به صورت عامل قدرت درمی‌آیند. بنابراین کمترین مقاومتی را ایجاد نمی‌کنند. آمریکا تا پایان سال ۲۰۰۲، نزدیک به ۲۸ کانال تلویزیونی را جهانی خواهد کرد که با یک دستگاه کوچک و کم حجم به خانه‌ها خواهد آمد و احتیاجی هم به دیش و رسیور نخواهد بود. آن‌گاه جوان ما مخیر خواهد بود که آیا از این ۲۸ کانال که هر یک از صبح تا شب برنامه‌های متنوع و خاص او را پخش می‌کنند، برنامه مورد علاقه‌اش را انتخاب کند یا از شش کانال صدا و سیما که حرف‌های تکراری می‌زند و مورد علاقه جوانان ما نیز نیست.»^{۱۲}

یکی از علت‌های بحران هویت و کم آوردن فرهنگ ملی در برابر فرهنگ غربی - بویژه نزد جوانان - از همین منظر ترسیم و تبیین می‌شود.

تنوع فرهنگی در یک اعلامیه جهانی

بیست و هشتمین کنفرانس عمومی یونسکو در نوامبر ۱۹۹۵ برگزار شد و طی آن اعلامیه‌ای اثربخش صادر گردید که مهمترین اصولش به پدیده تنوع فرهنگی با تأکید بر دیگرپذیری اشاره داشت.

○ آنتونی گیدنز درورای جهانی شدن نوعی «افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی» را می‌بیند؛ نگاهی که متضمن چشم پوشیدن بر تنوع فرهنگی و تحقیر ملت‌های توسعه نیافته است.

خسونت‌زا در میان پیروان ادیان... است»^{۱۴} بر مبنای آموزه‌های نسبیت‌گرایی ایدئولوژیک، می‌توان پذیرفت که در عالم واقع تنوع و تکثری بالفعل و همه‌جانبه وجود دارد. از آنجا که این تنوع و تکثر - حتی یا فرایند جهانی شدن - به قالب هیچ نحله و مکتب فکری واحدی در نمی‌آید، پس مجاز شمردن تفاسیر مختلف و به رسمیت شناختن، احترام گذاشتن و رعایت تنوع فرهنگی، مهمترین شرط زندگی مسالمت‌آمیز در جهانی لطیف و زیباست.

فرهنگ برتر جهانی یا سنت پیشرو؟

السدایر مک اینتایر بی‌اصرار بر اینکه هیچ نوع عقلانیت عام و فراگیری وجود ندارد، اشتراکات نظری و مبتنی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را نفی می‌کند. به عقیده وی رهیافت عقلانی در قلمروهای مختلف مانند اخلاق یا سیاست تنها در درون یک سنت امکان‌پذیر است زیرا دلایلی که برای باورها یا اعمال ارائه می‌شود صرفاً بر مبنای پایبندی و تعهداتی که بخشی از یک سنت خاص به‌شمار می‌آید قابل توجیه عقلانی است. تأکید مک اینتایر بر آن نیست که هیچ نوع عقلانیت عام و فراگیری وجود ندارد که مشترک میان همه سنت‌ها (تمدن‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان) باشد، بلکه نظری آن است که چنین مفهومی از عقلانیت چنان ضعیف است که نمی‌تواند دلایل عقلانی مناسبی برای قبول عام باورهایی که در یک سنت پذیرفته شده، ارائه دهد. به این ترتیب به اعتقاد مک اینتایر تنها راه حل اختلاف دیدگاه‌ها آن است که معتقدان به یک سنت، به سنت دیگری که آن را پیشروتر از سنت خود می‌یابند بگردند. سنت پیشروتر به تعبیر وی، سنتی است که اموری را که سنت نخستین تبیین می‌کند به شیوه‌ای درخورتر تبیین کند و از عهده تبیین اموری که سنت نخستین نتوانسته است تبیین کند، نیز برآید، به آن شرط که این تبیین با معیارهای سنت نخستین نیز بعنوان تبیین‌هایی کارساز تلقی شود.^{۱۵}

آیا این «سنت پیشرو» در نخستین گام خود در نتیجه‌های تنوع‌پذیری و تکثر را نمی‌بندد؟ چنین نگرشی از منظر اعتقاد به وحدت بسیط تمدن‌ها، تکامل تاریخی را با یک تفسیر به معنی ظهور و

تسلط تمدنی نو می‌پندارد و ضمن نفی تنوع فرهنگی‌ها، از یک گفتمان مسلط تمدنی دفاع می‌کند و سرانجام تمدن‌های سنتی را به حکم پایان تاریخ در تمدن غرب مستحیل می‌کند؛ کلافی که فوکویاما نیز یکی از سر نخ‌های آن را گرفته و به نظریه پایان تاریخ متصل کرده است. وی در طرح و شرح نسبیت‌های «ارزش‌های فرهنگی و جهانی شدن» بر آن است که: «الگوی آمریکا که مردم دیگر فرهنگ‌ها خود را با آن هماهنگ می‌کنند مربوط به دو یا سه نسل پیش است. زمانی که سخن از جهانی شدن و نوگرایی فرهنگی به میان می‌آید، آمریکای دهه ۵۰ و ۶۰ را تداعی می‌کنند.

آنها انسان را به کره ماه رسانند و به شورش‌های لس آنجلس نمی‌اندیشند. فرهنگی که در دهه ۵۰ و ۶۰ اشاعه یافت، ایده آل بود و به خوبی به جهان عرضه شد. در حالی که فرهنگی که در حال حاضر به ما ارائه می‌شود بدبینانه است و فرهنگ‌های دیگر کمتر جذب چنین فرهنگی می‌شوند.»^{۱۶}

ما با فوکویاما که فرهنگ ضد انسانی مک کارتیستی را ایدئال می‌داند هرگز همراه نخواهیم شد. از نظری فرهنگ ایدئال فرهنگی است که بتواند فرهنگ‌های دیگر را حل کند و ببلعد و اگر فرهنگی قادر به جذب فرهنگ‌های دیگر نباشد، بدبینانه است. چنین تصویری از پارادایم فرهنگی - که تنوع فرهنگ‌ها را نادیده می‌گیرد - بویژه در آلبوم جهانی شدن، پتراس را به طرح موضوع امپریالیسم فرهنگی وامی‌دارد: «امپریالیسم فرهنگی به مفهوم دخالت منظم و تسلط فرهنگی طبقه حاکم غرب بر توده‌ها به منظور نظم‌دهی مجدد ارزش‌ها، رفتارها، نهادها و هویت مردم است شمار شده در راستای همسویی با منافع طبقات استمارگر است.»^{۱۷}

دیدگاه چامسکی درباره امپریالیسم فرهنگی - که اهداف خود را از راه جهانی شدن متکی بر قدرت سلطه اقتصادی آمریکایی می‌گیرد - مبتنی بر نگرشی دوگانه به پدیده اقتصاد و فرهنگ است: «تصور می‌کنم، ابتدا به ساکن باید میان اشکال مختلف فرهنگ جهانی شدن، تمایز قایل شویم؛ تمایزی که برای آمریکا چندان معنا و مفهومی ندارد. معنای روند جهانی شدن اقتصاد کاملاً متفاوت است. در سطح فرهنگی نیز تمام جوامع

○ غرب می‌پذیرد که تنوع سنتها و باورهای اخلاقی و آیین‌های بومی وجود دارد، اما استدلال می‌کند که ارزیابی‌های اخلاقی و قضاوت‌های ارزشی باید نه در متن فرهنگی - اجتماعی جوامعی که وقایع در آنها پیش آمده، بلکه در بستر فرهنگی جوامع غربی انجام پذیرد.

مشارکت تمامی مذاهب و تمدن‌ها به وقوع پیوسته است؛ اگر چه عده‌ای در محافل سیاسی غرب معتقدند که جهانی شدن شکلی از اشکال غربی شدن است و نماد تحقیر آمیزی برای کشورهای پیرامون به حساب می‌آید.^{۲۰}

فوکویاما با استناد به مصداق جدایی «کیک» از کانادا، جهانی شدن اقتصاد را مانع استقلال و تنوع فرهنگی نمی‌داند و عقیده دارد: «آنچه که در مورد جهانی شدن به نظر می‌رسد این است که مردم فکر می‌کنند جهانی شدن در صدد یکپارچه نمودن آنچه وجود دارد، است. در واقع این برخلاف طرز تلقی آنان است. چرا که وابستگی‌های متقابل اقتصاد و روش تجارت آزاد، این فرصت را به مردم می‌دهد که بر تفاوت‌های فرهنگی خویش استوار باشند. کیک مثال خوبی بر این پدیده می‌باشد. جدایی کیک از کانادا موضوعی بود که هیچ فردی باور نمی‌کرد. امروز اقتصاد کیک به اقتصاد آمریکا بیشتر وابسته است تا به کانادا. اگر آنها جدا شدند بدین معنی نبود که به صورت اقتصادی بهایی بپردازند. به عبارت دیگر تجارت آزاد بستر رونق اقتصادی را برای آنها آماده کرده. جهانی شدن سبب شکوفایی آنها شد، آنگاه که فرهنگ‌شان از یکه‌تازی آنها حمایت کرد.»^{۲۱}

وقتی فوکویاما از پایان تاریخ در قالب پیروزی لیبرال دموکراسی سخن می‌گوید، در واقع تأکید بر این دارد که فرهنگ غرب در قالب ایدئولوژی لیبرالیسم بلامنازع گشته و بر این گمان است که مردم کشورهای غیر غربی بیشتر بدین علت که مجموعه اعتقادات و باورهای آنها که بر یک رشته پیشداوری استوار بوده به بن‌بست رسیده است، در پی جایگزین به ارزش‌های غسربی روی می‌آورند... جهانی شدن نظریه نسبیت فرهنگی را که بر هم‌تراز بودن فرهنگ‌های متفاوت استوار است کاملاً منتفی می‌سازد. البته باید به این نکته توجه داشت که هر چند بسیاری از متفکران عصر روشنگری و بسیاری از جامعه‌شناسان غربی نسبیت فرهنگی را اساس تکامل تمدن بشری دانسته‌اند؛ لیکن تنها در بُعد توصیفی بوده که این نسبیت را مطرح کرده‌اند و آن را در بُعد تحلیلی امکان‌پذیر نمی‌دانند. غرب می‌پذیرد که تنوع سنن و اعتقادات اخلاقی و آیین‌های بومی وجود

بین‌المللی، مشی دوگانه‌ای دارند. جهانی شدن يك واژه کلیدی است. تأثیرات جهانی شدن در برخی مناطق جهان واقعاً سؤال برانگیز است. واقعاً چرا برخی از روستاییان منطقه آند کارشان تنها پرورش کواکاب است؟ بخش اعظم این پاسخ همان صدور فرمان اقتصاد بین‌المللی است که نهایتاً جهانی شدن را به ارمغان می‌آورد. بسیاری از جنگ‌ها مانند جنگ مواد مخدر، عدم موفقیت کشاورزی در کشورهای جهان سوم و روی آوردن به بانک جهانی، همه دستاوردهای جهانی شدن اقتصاد است.»^{۱۸}

پیداست که چامسکی نسبت به خروج سالم فرهنگ‌های ملی از دهلیز جهانی شدن بسیار بدبین است. در واقع وقتی در لابلای مجامع جهانی شدن، از فرهنگ جهانی نیز سخن به میان می‌آید، همه ملت‌های توسعه‌نیافته حق دارند نقبی میان اقتصاد و فرهنگ بزنند و سلطه اقتصادی کارتل‌ها و تراست‌ها را به مفهوم نابودی فرهنگ‌های بومی تصور کنند. منظور از فرهنگ جهانی چیست؟ آیا می‌توان فرهنگ را نیز مانند یورو میان مناطق متعدد و ملت‌های مختلف یکسان کرد؟ زبان مشترک، اخلاق، ارزش‌ها، رفتارها، عادات و ذهن و زبان مشترک و البته یکسان به چه معناست؟ بی‌تخفیف، آنچه می‌تواند به تنهایی سرفصل اشتراك قرار گیرد حتماً باید دارای ماهیت برتری باشد. در عرصه جهانی شدن هژمونی با غرب (آمریکا) است. پس باید همه عناصر فرهنگی را در قالب‌های آمریکایی ریخت. به گفته اسپوزیتو: «موزیک آمریکایی، فیلم سینمایی آمریکایی، ارتباطات آمریکایی و دیدگاه‌های آمریکایی.»^{۱۹}

آنتونی گیدنز در ورای فرایند جهانی شدن نوعی «افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی» را مشاهده می‌کند؛ نگاهی که متضمن چشم پوشیدن بر تنوع فرهنگی و تحقیر ملت‌های توسعه‌نیافته است. به عقیده گیدنز: «جهانی شدن شامل تراکم دنیا به عنوان يك کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی است. این امر با نوعی توازن و یکپارچگی انتظارات همراه است و با تشکل همزمان در سازمان‌ها و تجربه‌های زندگی، دنیا به عنوان کل متجلی می‌شود. جهانی شدن با

○ بسیاری از جامعه‌شناسان غربی، نسبیت فرهنگی را تنها در بُعد توصیفی مطرح کرده‌اند. عدم پذیرش نسبیت فرهنگی در بُعد تحلیلی است که سبب می‌شود غرب نظامیان صرب را که به کشتار مسلمانان و کروآتها دست زده‌اند در دادگاه‌های بین‌المللی جنایات جنگی به محاکمه بکشد، لیکن نظامیان آمریکایی را که در می‌لای ویتنام به کشتار غیر نظامیان پرداختند، به دادگاه معرفی نکند.

آموزگاران و فرهنگ‌سازان ايجاب می‌کند که به دفاع از فرهنگ ملی خود برخیزند. زمین ما فقط با رنگین‌کمانی از فرهنگ‌های متنوع و بالنده زیبا و دوست‌داشتنی خواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها

* سال‌ها دل‌طلب جام‌جم از مایه کرد

آن چه خود داشت زیبگانه تمنای کرد
(حافظ)

۱. منظور از موج سوم همان «تمدن دانایی» یا عصر «بیساختی» نافلر است. بنگرید به:

- نافلر، الوین و هایدی، (۱۳۷۶) به سوی تمدن جدید، برگردان: محمدرضا جعفری (تهران: سیمرخ).

- نافلر، الوین، (۱۳۷۳) موج سوم، برگردان: شهیندخت خوارزمی (تهران: سیمرخ + فاخته).

۲. اشاره‌ای است به نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما. بنگرید به:

- Fukuyama Francis, (1992) "The End of History and the last man", New York, Avon Books.

۳. پس از فاجعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، نومحافظه‌کاران غربی کوشیدند افکار عمومی مردم جهان را با دولت آمریکا همسو کنند. ساموئل هانتینگتون در مصاحبه با نانا گاردلس سردبیر نشریه گلوبال ویوپوینت (۲۲ اکتبر ۲۰۰۱) می‌گوید: «قبل از ۱۱ سپتامبر اروپا و آمریکا در

مورد مسائل بسیاری از غذاهای ژنتیک گرفته تا دفاع

موشکی و ارتش اروپایی اختلاف نظر داشتند. وقایع ۱۱

سپتامبر مدت کوتاهی این قضایا را تغییر داد. پس از این

حملات تروریستی تیرتیر لوموند این بود: «ما همگی

آمریکایی هستیم.» برلنی‌ها به تقلید از کندی اعلام کردند:

«ما همگی نیویورکی هستیم.» بنگرید به:

قراگوزلو، محمد، (۱۳۸۰) «جنگ دولت‌ها، یا برخورد تمدن‌ها»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی (ش: ۱۶۹-۱۷۰).

۴. نام کتاب‌هایی است از حوزه دوکاسترو، ژان پل سارتر و فرانتس کافکا.

۵. جلال‌الدین محمد گوید:

چونکه بی‌رنگی اسپر رنگ شد
موسی با موسی در جنگ شد

۶. قراگوزلو، محمد، (۱۳۸۰) «گفت‌وگوی تمدن‌ها و اقتدار ملی»، حیات نو (۱۳۸۰/۱/۲۷).

۷. احمراری، ابراهیم، (۱۳۸۰) «آینده جهان، پیش‌بینی‌ها و

دارد، اما استدلال می‌کند که ارزیابی‌های اخلاقی و قضاوت‌های ارزشی می‌بایست نه در متن فرهنگی - اجتماعی جوامعی که وقایع در آن حادث شده، بلکه در بستر فرهنگی جوامع غربی انجام پذیرد.^{۲۲} با توجه به عدم پذیرش نسبیّت فرهنگی در بُعد تحلیلی آن است که غرب نظامیان صرب را که در جنگ به کشتار مسلمانان و کروات‌ها دست زدند و در دادگاه‌های بین‌المللی جنایات جنگی به محاکمه می‌کشد، لیکن نظامیان آمریکایی را که در می‌لای ویتنام به کشتار غیرنظامیان پرداختند به دادگاه‌های جنگی بین‌المللی معرفی نکرد است.^{۲۳}

رنگین‌کمان زیبایی

حافظه تاریخی به ما تذکر می‌دهد که فرهنگ‌های پویا و بالنده تحت هیچ شرایطی مضمحل نشده و در فرهنگ‌های هم‌تراز استحاله نگردیده‌اند. فرهنگ ایرانی در طول حیات خود اگر چه با یورش‌های نظامی و ضد فرهنگی همه‌جانبه از سوی بیگانگان مواجه بوده، اما هرگز مغلوب و مرعوب مهاجمان نشده است. افزون بر آن، این فرهنگ تنوع خود را در متن رعایت حقوق خُرده فرهنگ‌های بومی حفظ کرده و همین تنوع بر شادابی آن افزوده است.

تجربه تاریخی به یاد می‌آورد که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ گرچه تا آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مجموعه‌ای از فرهنگ‌های ملی را تحت یک واحد معین (دولت ایدئولوژیک) و فراگیر فرو برد و بیش از هفت دهه یکپارچگی سیاسی خود را بر ملت‌های مختلف تحمیل کرد، اما در نهایت پس از فروپاشی کشور شورواها، مشخص شد که تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها و آذری‌ها در سراسر این دوران فرهنگ ملی خود را پاس داشته و مجنوب دیکتاتورهای مسکو نشده‌اند. رمز استقلال خواهی هر یک از این کشورها را در پاسداری از فرهنگ ملی آنان باید جستجو کرد.

بدین اعتبار سخن آخر ما این است: عوارض و ترکش‌های جهانی شدن ممکن است تنوع فرهنگ‌ها را به سود هژمونی فرهنگ آمریکایی

مورد تعرض قرار دهد، اما وظیفه و رسالت

○ عوارض و ترکش‌های جهانی شدن ممکن است تنوع فرهنگ‌ها را به سود سلطه فرهنگ آمریکایی مورد تعرض قرار دهد، اما وظیفه و رسالت آموزگاران و فرهنگ‌سازان ايجاب می‌کند که با همه توان به دفاع از فرهنگ ملی خود برخیزند.

۸. معتمدنژاد، کاظم، (۱۳۸۰) «جهانی شدن و وسائل

ارتباط جمعی»، همشهری (۱۳۸۰/۲/۳۱).

9. Postman, Neil, (1985) "Amusing Ourselves to Death", **Public Discourse in the Age of show Business**, New York, Penguin Books, p.172.

۱۰. کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰) عصر اطلاعات (ظهور

جامعه شبکه‌ای)، برگردان: علیقلیان، ا. خاکباز (تهران:

طرح نو).

- Williams, Raymond, (1974) **Television, Technology and cultural form**, New York, Schocken Books, p. 103.

۱۱. کاستلز، مانوئل، پیشین، ص: ۳۸۵.

۱۲. تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۰) «گفت‌وگوی تمدن‌ها؛

شوری با استراتژی»، ایران (۴ و ۳/۲۶/۱۳۸۰).

۱۳. اعلامیه اصول دگرپذیری، مصوب بیست و هشتمین

کنفرانس عمومی یونسکو در پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۹۵.

۱۴. پابکین، ریچارد، (۱۳۷۷) مدخل نسبی‌گرایی (دین،

اینجا، اکنون) برگردان: مجید محمدی (تهران: قطره)،

صص: ۱۵، ۱۶.

۱۵. پایا، علی، (۱۳۷۷) نگاهی از منظر فلسفی به

گفت‌وگوی تمدن‌ها؛ چپستی گفت‌وگوی تمدن‌ها،

چاب اول، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)

- Macintyre Aisdair, **Whose justice? Which Rationality?**, Notre Dame University, Notre Dame Press, 1988, pp.6-364-393.

۱۶. فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۸۰) «ارزش‌های فرهنگی و

جهانی شدن»، برگردان: رضا استاد رحیمی، همشهری

(۱۳۸۰/۷/۱۸).

17. Petras, J. (1993) "Cultural Imperialism in the 20th century", **Journal of Contemporary Asia**, Vol. 23, N.2, p. 140.

۱۸. جهانپنگلو، رامین، (۱۳۸۰) تفاوت و تساهل،

(گفت‌وگو با نوام جامسکی)، (تهران: مرکز).

۱۹. اسپوزیتو، جان، (۱۳۸۰) «قرن بیستم قرن جنگ بود،

قرن حاضر قرن گفت‌وگوست»، آفتاب یزد

(۱۳۸۰/۱/۱۹).

20. Giddens, Anthony, (1990) **The Consequences of modernity**, London, Polity Press, p. 74.

۲۱. فرانسیس فوکویاما، پیشین.

22. Barnsley, J. (1972) **The Social Reality and Ethics**, London, Routledge and Kegan Paul, p. 376.

۲۳. دهشیار، حسین، (۱۳۸۰) «جهانی شدن، تکامل فرایند

برون‌بری ارزش‌ها و نهاد‌های غربی»، ماهنامه اطلاعات

سیاسی-اقتصادی (ش: ۱۵۸-۱۵۷).

○ فرهنگ ایرانی گرچه در طول حیات خود با یورش‌های ضد فرهنگی همه جانبه از سوی بیگانگان مواجه بوده، اما هرگز مغلوب و مرعوب مهاجمان نشده است. افزون بر این، فرهنگ ایرانی تنوع خود را بر پایه رعایت حقوق خُرده فرهنگ‌های بومی حفظ کرده و همین تنوع بر شادابی آن افزوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی